

تاریخ بیهقی

غلامرضا باطنی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

احساس غم و اندوه می‌کند. حتا آن‌جا که بیهقی خود را وارد روایت می‌کند و قصد دارد، نصیحتی را بیان کند، بیش‌ترین تأکیدش بر پوچی مجادلات و حتا مناصب دنیوی و حکومتی‌ست و در این میان تکیه‌ی بیش‌تر وی بر مهم‌ترین عامل تنبیه‌گر انسان‌ها، مرگ است. او به زیبایی هرچه تمام‌تر مدام بر این عنصر غفلت‌زدا اشاره‌ی موكد می‌کند که «عاقبت کار آدمی مرگ است»^۳ و البته قهرمانان تاریخش، اگر در سال‌های پیش به حرص و آز برهم تاخته‌اند، امروز یا همگی مرده‌اند و یا در گوشه‌ی می‌مهور و گمنام افتاده»^۴.

تاریخ بیهقی روایتی‌ست سیال از عروج‌ها تا افول‌ها، از آن‌جا که سبکتگین، بر این‌که در ابتدای کار، صاحبش او را نتوانسته بفروشد، اندوهگین و متأثر است تا بدان‌جا که هزاران سوار و محتشم در رکابش حرکت می‌کنند و او را نماز می‌برند، از غزوه‌های محمودی، از دارهای ری و جبال، از کشته‌های غور، نیشابور، دیلم و هند تا حیل‌های مسعود در حبشخانه‌ی هرات، از جنگ‌های مزورانه‌ی دو برادر، مسعود و محمد و از تزویرهای درباریان در این میان، از حسدهای خفته در دل‌های محمودیان و مسعودیان، از شراب‌خواری‌های بی‌حد و حصر، فقیه بوبکر حصیری، از سیل‌های بنیان‌کن، از مطفه‌های آمیخته با تزویر و وعده‌های امارت و صدارت به این و آن، از آداب دربار و چه‌گونگی امارت‌دادن و اسب‌خواستن، از هدایای سلاطین به یک‌دیگر، از ازدواج‌های مصلحتی، از دازدن وزیر محبوب پدر و رهاکردن جسد وی بر فراز دار به مدت هفت‌سال، از بندکردن و کورکردن و سیلی‌زدن، از سوگ تا شادی. تمام این‌ها را در **تاریخ بیهقی** می‌توان خواند و البته اگر حسن تاریخ را در عبرت‌آموزی بدانیم، می‌توانیم از خلال چنین موضوعاتی پندهای بسیار بیاموزیم و حتا بسیاری از دردهای امروزمان را به کهنگی ۱۰۰۰ سال و شاید بیش‌تر بیابیم.

بیهقی در کار نوشتن تاریخ نه راه نویسندگان تواریخ عمومی را پیموده است که از عصر آدم تا روزگار خود را ثبت می‌کرده‌اند و برای ایشان، اسطوره‌ی جمشید تفاوت چندانی با تاریخ حکومت، مثلاً مامون نداشته است و حتا آن‌ها را هم با ایجاز، فشرده‌گی و آمیخته با افسانه‌های غیرمستند خود مستند بیان می‌کرده‌اند و به‌قول بیهقی حتا داستان دیوان و پریان هم برای آن‌ها جزء مسلمات تاریخ بوده است^۵ و نه هم راه نویسندگان درباری را پیموده که تاریخ‌شان چیزی نیست، مگر مدیحه‌ی طولانی در بزرگداشت فلان امیر و سلطان که البته این امیر، گاهی حاکمی می‌شود در گوشه‌ی از خاک ایران، بدون هیچ محلی از اعراب که تنها با مدایح شاعر و تاریخ‌نگارش شناخته می‌شود و زمانی هم که سلطان قدرتمند است، کتاب او نوع تاریخ و صاف و دره‌ی نادره و **تاریخ گیتی‌گشا** از کار درمی‌آید. بیهقی جزء هیچ‌کدام از این دو طبقه نیست. تاریخ در نظر او چیزی نیست، جز جریان

□ **تاریخ بیهقی** را از جهات چندی می‌توان از کتاب‌های ارزشمند و تأثیرگذار در فرهنگ ایرانی به‌شمار آورد، هر چند در طول تاریخی که از زمان نگارش تا به امروز بر آن می‌گذرد، حدود ۱۰۰۰ سال، چندان هم مورد اعتنا واقع نگردیده و به‌نوعی غفلت هم دچار شده است.

این کتاب را از مناظر گوناگونی می‌توان مورد بحث و بررسی قرار داد و کثرت این نظرگاه‌ها سبب شده تا به آن ساختاری چندجانبه بدهد و آن‌را نه تنها کتابی تاریخی صرف، بلکه ادبی و هنری نیز قلمداد کنیم.

روایات قابل اعتماد، عدم دستبردهای غیرامانی در گزارش، ساختار خاص و شخصی‌زبانی، پیچیدگی نحوه‌های بیانی تا بدان‌جا که زبان روایت در برابر موقعیت‌های روایی اعم از شادی، غم، تراژدی، حماسه، وصف و... متمایز، مشخص و معرف آن موقعیت‌ها می‌گردد، جزء نگری در ثبت وقایع و رویدادها، ایجاد و تغییر در سنت غالب تاریخ‌نویسی و بسیار مواردی از این دست می‌تواند روشن‌کننده ارج و عظمت این اثر باشد.

از دیگر سو نباید از یاد برد که این کتاب چنان‌که از نامش پیداست - **تاریخ بیهقی** - تاریخی‌ست که از نظرگاه شخصی که مدت‌ها در اشراف امور قرار داشته و شغل چند وجهی دبیری و رساله‌پردازی به او محول بوده، روایت شده است. به این معنا که گزارشگر این تاریخ هرچند وقایع را مستند و با ماخذ بیان می‌کند، اما حضور او را در همه‌ی روایات می‌توان احساس کرد، البته منظور از این حضور، وجود فیزیکی نیست؛ بلکه حضور روح، ذهن و زبان او در خلال روایات است. اگر از بوسهل روایت می‌کند، اگر اوصاف خواجه حسن میمند را برمی‌شمارد، اگر از استادش بونصر مشکان می‌گوید، اگر از قهرمان اصلی کتابش، سلطان مسعود سخن می‌گوید و اگر از سایر بزرگان و محتشمان بارگاه غزنوی حدیث می‌کند، در همه‌جا می‌توان حضور او را حس کرد. بیهقی، چنان‌که خود بارها در کتابش عنوان می‌کند، قصد دارد طرحی نو و گونه‌ی دیگری از تاریخ‌نویسی ارائه دهد^۱ و حتا سعی می‌کند این همه جزء‌نگری‌اش را هم توجیه کند.^۲ و البته همین شکستن سنت مختار است که کتاب او را بوی دگر داده و حضور روح بیهقی، ادیب، مورخ، دبیر و البته ناصح را در همه‌جا شهادت می‌دهد. از دیگر سو بیهقی در طول تاریخش قصد تنبیه انسان‌ها را دارد و سعی می‌کند از تمام آن‌چه روایت می‌کند، نتیجه‌هایی اخلاقی بگیرد و البته این نتیجه‌گرفتن‌ها هم جنبه‌ی مخصوص به خودش دارد. او برای بیان نصیحتش چنان‌که دیگر وعاظ عمل کرده‌اند، از بحث‌های دینی، عقیدتی و یا موضوعات پُردامنه‌ی حکمی و فلسفی استفاده نمی‌کند، بلکه با همان زبان روایی چنان وقایع را بیان می‌کند که خواننده از موضوعات شادی‌بخش او شاد و از موضوعات غم‌انگیز او

رویدادهای حوادث در بستر زمان، با تمام فراز و نشیب‌ها و این چنین است که با این‌که بارها به تمجید از خاندان غزنوی می‌پردازد، نمی‌تواند از ذکر برخی معایب ایشان فروگذار کند و نظرات شخصی خود را که از روح انسان مدارش برمی‌خیزد، عنوان نکند و البته همین موارد سبب می‌شود که بسیاری شیوه‌ی تاریخ‌نگاری او را نپسندند و حتا به ضایع کردن یادداشت‌هایش نیز اقدام کنند و پس از او هم تا چند قرن شیوه‌ی تاریخ‌نگاری او مدروس و متروک باشد و تنها در دوره‌ی بازگشت بدان بذل توجهی شود.^۶

البته با تمام این محاسن **تاریخ بیهقی**، چندان هم از روح زمانه‌اش به‌دور نبوده است، اگر می‌بینیم در چند جا،^۷ ایران، چندان مفهوم عمیق و والایی ندارد یا این‌که در مقابل خلیفه‌ی عرب یا سلطان ترک، اردشیر و دارا عظمتی ندارند، دلیلش را باید در جاهای دیگر جست، چه در زمان اسکندر که تا چندین سال یونانیان به تبلیغ هلنیسم خود پرداختند - البته اگر باور کنیم که اسکندری به ایران آمده است - چه در حمله‌ی اعراب که به ظاهر تمام پیشینه‌ی چند هزار ساله‌ی ما را در واژه‌ی گبر خلاصه کردند و چه در سلاطین ترک و تازی که خود را مرید خلیفه‌ی شریعت‌مدار می‌شناختند و چه در موقعیت جغرافیایی و اجتماعی ایران که معجونی‌ست از طوایف و قبایل با علایق و نگرش‌های متفاوت که بیش از هر چیز سخنانشان را بر قبضه‌ی شمشیرهایشان حمل می‌کنند و البته بسیار موارد دیگر که بیهقی واضح! آن نبوده و تنها روایتگر سنتی بوده که اعتقاد عمومی را یدک می‌کشیده است و اگر در چنین محیط اجتماعی‌یی افرادی چون فردوسی به‌وجود می‌آیند، اگر آن را یک خرق عادت ندانیم، باید یک اتفاق به‌حساب بیاوریم، اتفاقی که بلاهای بسیار در حیات و ممات بر سر ایشان نازل کرده است، و حتا خود مفهوم ایران هم اکنون پس از گذشت چندین هزار سال مشخص است که چه ارج و قربی دارد!

اما مورد دیگر، در **تاریخ بیهقی** شاهد رویه‌یی باز هم موافق روح زمان - و البته امروزه غیر قابل درک! برای معاصرین - هستیم و آن موقعیت زن در ساختار روایی در بیهقی‌ست. در **تاریخ بیهقی** زن چندان مطرح نیست، نقش او یا به پختن غذاهای خوش مزه از جانب جدّه‌ی عبدالغفار^۸ برای مسعود خلاصه می‌شود یا در حد، فیوز برای برقراری جریان حسنه‌ی سیاسی^۹ بین امراست و یا رقاصه‌ی مجالس رقص مسعود و سایر بزرگان است و یا در منتهای عروج انسانی مثل مادر حسنگ در مرگ فرزند «جزعی نمی‌کند، البته چنان‌که زنان کنند» و «سخت جگر آور است» یا مثل مادر عبدالله زبیر با خصوصیات شبیه مادر حسنگ.^{۱۰} نکته‌ی اساسی این است که در بسیاری از اوراق تاریخ و ادب ما وقتی زنان صاحب نقش می‌شوند که فرزندی داشته باشند و آن وقت است که معرفه به‌اضافه می‌شوند و اگر خوب دقت کنیم، ایفای نقش آن‌ها هم منحصر به‌همین لحظات بحرانی و یا شاید مکاری‌های سیاسی و مصلحتی باشد، اگر هم زانی غیر از این موارد معرفیتی کسب کنند، باید حتماً عارفه‌یی تارک دنیا هم‌چون رابعه عدویه باشند نه هم‌چون رابعه قزداری و یا قره‌العین و امثالهم. حتا توصیفات زنان در بیهقی، حتا همان‌ها که قابل وصف‌اند، بسیار موجز است. ترکیباتی هم‌چون زنان شریف، حرّه، خاتون، پارسا، خویشتن‌دار، قرآن‌خوان^{۱۱} که بیش از آن‌که وصف باشد، بیانگر موقعیت اجتماعی وابستگان ایشان و یا نگاه جامعه به زن مطلوب است. حتا کار بدان‌جا

می‌کشد که معاشره با مذکر در ادبیات و تاریخ ما جای زن را در این مورد هم اشغال می‌کند و خود بیهقی در ذکر وقایع یوسف عمومی مسعود از طغرل غلام او و از قد، رنگ، ظرافت، لیاقت و ماهرویی او یاد می‌کند و می‌گوید تا آن‌گاه که شب سیاه به روز سپیدش تاخت، نیاورده بود و آفتابش را کسوفی نیفتاده بود (یعنی ریش درنیاورده بود) یوسف او را گرمی می‌داشت و پس از آن برایش زن خواست! و تکلف‌های بی‌محل کرد.^{۱۲}

البته در این مورد هم باید گفت، بیهقی ادامه‌دهنده‌ی راه نیاکان و تفکری‌ست که انگار هم‌زاد تمام ماست و حتا اگر در پیش از آن نساخان **شاهنامه** هم برای فردوسی ابیاتی هم‌چون: زن و ازدها هر دو در خاک به / جهان پاک از این هر دو ناپاک به، خلق کرده‌اند؛ به ظن خود حتماً نقصی از کار فردوسی برطرف کرده‌اند و نظرشان خیر بوده است!

هرچند، چنین مواردی شاید به مذاق برخی خوانندگان امروزی بیهقی خوش نیاید، اما با اندکی انصاف و قیاس آن‌وقت پی برده می‌شود، **بیهقی** کتابی نیست که با یافتن چنین مواردی در آن بتوان آن‌را کنار گذاشت، حتا اگر همین موارد در **تاریخ بیهقی** نسبت به سایرین در معرض قیاس گزارده شود، باز هم بیهقی مرتبه‌یی بالاتر از اقران می‌یابد.

صداقت، راستی و سترگی هنر بیهقی بیش از آن چیزی‌ست که ما در سایر کتب تاریخی مشابه می‌یابیم و حتا می‌توان به جرات گفت، **تاریخ بیهقی** را اگر با بسیاری از کتاب‌های تاریخی روزگار خود هم مقایسه کنیم، باز هم روش بیهقی عالمانه‌تر و پسندیده‌تر به‌نظر می‌رسد. برای بیهقی و تاریخش همین بس که سبک نگارش منحصر به فردی دارد و در طول تاریخ ادب فارسی یگانه است و حتا اگر بنا به قول استاد یوسفی^{۱۳} به‌کثرت ترکیباتی که بر ساخته‌ی اوست، نظر کنیم وسعت کار او بیش از پیش مشخص می‌شود.

با این‌همه که ذکر شد **تاریخ بیهقی** - و متونی از این دست - چه فایده‌یی برای این روزگار دارد و آیا اصلاً پژوهش و بررسی این اثر می‌تواند مفید و گره‌گشا باشد!

برای پاسخ به این سوال علاوه بر آن‌چه پیش از این گفته شد می‌توان بر چند نکته‌ی دیگر نیز توجه کرد، اولاً از نظر تاریخی، **تاریخ بیهقی** یکی از مطمئن‌ترین تواریخ در شناخت دوره‌ی غزنوی و به‌خصوص دوران سلطنت مسعود و حتا می‌تواند علاوه بر نواحی غزنین و مقرّ حکومت غزنوی تا حدودی در شناخت خانی‌ی غور، آل افراسیاب، آل بویه، سیجوریان، خلافت بغداد، شکل‌گیری سلاجقه و حتا مناسب حکومتی هند که در تصرف ایران بود نیز، گره‌گشا باشد و در مواردی جزء منابع اصلی به‌حساب آید؛ دوم، این‌که از لحاظ ادبی، علاوه بر وفور تمثیلات، ترکیبات، کنایات و آرایش‌های بلاغی که در این کتاب وجود دارد، بنا بر قدرت واژگانی بیهقی در ساخت ترکیبات خوشایند از این ویژگی در واژه‌سازی‌های فرهنگستان زبان و ادب بهره برد و معادل‌هایی خوش‌کاربرد، گوش‌نواز و مناسب با قواعد ادبی و بلاغی زبان فارسی ساخت.^{۱۴}

هم‌چنین مطالعه‌ی کتبی هم‌چون **تاریخ بیهقی** که از نثری سالم برخوردارند، می‌توانند نویسندگان و شعرا را به بهره‌مندی از زبانی سخته و سالم رهنمون کنند، چنان‌که شعرا بی‌چون اخوان، شاملو،^{۱۵}

بهار و گلشیری از این ویژگی **تاریخ بیهقی**، بهره‌ی فراوان برده‌اند. سوم این‌که از نظر جامعه‌شناسی و علم‌الاجتماع و حتا روابط اجتماعی، **تاریخ بیهقی** یکی از بهترین کتب در بیان مناسبات اجتماعی در قرون ۴ و ۵ هجری است و قطعاً برای پژوهش در پیشینه‌ی روابط اجتماعی در ایران، این کتاب یکی از منابع اصلی است؛ چهارم این‌که از لحاظ سیاست و امور دیوانی، **تاریخ بیهقی** گنجینه‌ی اصطلاحات، مراسم، قواعد، آداب و رسوم سیاسی است، چه از نظر روابط و دیپلماسی خاصی که در عصر غزنوی برقرار بوده است و چه از لحاظ آداب و تشریفاتی که در دربارها و در میان حکومت‌ها جریان داشته است و این موارد علاوه بر آن‌که زمینه‌های وسیعی در پژوهش پدید می‌آورند، مجال زیادی برای بررسی مناسبات سیاسی ایرانیان در قرن ۴ و ۵ و به‌خصوص عصر غزنوی به‌دست می‌دهند.

چنان‌که گذشت، **تاریخ بیهقی** گنجینه‌ی بی‌ست از میان بسیاری از کتب و نوشته‌های ادب و فرهنگ فارسی که از نظرگاه‌های بسیاری بدان می‌توان نگرست و البته کوشش‌ها و پژوهش‌های بسیاری را نیز طلب می‌کند و اگرچه مقالات و کتاب‌های چندی در زمینه‌ی **تاریخ بیهقی** نگاشته شده و تعدادی از آن‌ها واقعاً ارزشمند هستند، ولی باز هم به تأیید بسیاری از پژوهندگان^{۱۶} حق بیهقی چنان‌که شایسته و بایسته است، ادا نگردیده و بیش از این به بازکاوی و دقت نظر احتیاج دارد و البته ثمره‌ی این دقت‌نظرها علاوه بر گسترش حوزه‌های بحث و تفکر می‌تواند به بازبازی جایگاه رفیع گذشته‌ی ایران در مناسبات و روابط علمی و ادبی جهان کمک کند و تا حدودی در مقابل

تاریخ‌نگارانی هم‌چون هردوت که امروزه در صداقت تاریخ‌نگاریشان می‌توان تردید کرد، مهجوری امثال بیهقی حاکی از عدم تلاش و کوشش ما در معرفی خود و ذخایر فرهنگی‌مان به جهانیان است و البته این بدان معناست که اگر این غفلت ادامه یابد، در آینده‌ی جهان ما فقط می‌توانیم مترجم اندیشه‌ها باشیم و نه صاحب اندیشه. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- **تاریخ بیهقی**، به اهتمام دکتر فیاض و دکتر غنی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، انتشارات خواجه، صص ۱۱ و ۹۶.
- ۲- همان، صص ۱۰۸ و ۱۷۲.
- ۳- همان، صص ۱۰۱ و ۱۸۴.
- ۴- همان، ص ۱۷۸.
- ۵- همان، صص ۶۶۶ و ۶۶۷.
- ۶- **ادبیات و فلسفه**، شماره‌ی ۷۰، مرداد ۱۳۸۲، زبان پرنیانی، ص ۵۸.
- ۷- **تاریخ بیهقی**، صفحات ۹۷، ۹۸، ۱۲۰، ۱۷۲ تا ۱۷۸، **تجدد و تجدیدنظری در ایران**، دکتر عباس میلانی، انتشارات اختران، چاپ چهارم، ۱۳۸۲، ص ۳۶.
- ۸- همان، ص ۱۱.
- ۹- همان، صص ۱۹۷ و ۲۱۵.
- ۱۰- همان، صص ۱۸۹ و ۱۹۲.
- ۱۱- همان، صص ۱۱۱ و ۱۹۲.
- ۱۲- همان، ص ۲۵۳.
- ۱۳- **برگ‌هایی در آغوش باد**، دکتر غلام‌حسین یوسفی، ج اول، چاپ دوم، انتشارات علمی، ۱۳۷۲، صفحه‌ی ۲۰۳ تا ۲۳۴.
- ۱۴- **زبان پرنیانی**، همان، ص ۶۸.
- ۱۵- همان، صص ۶۲-۶۴.
- ۱۶- دکتر محمدجعفر یاحقی، **زبان پرنیانی**، همان، ص ۶۹.

یادی دیگر از حسن شهباز



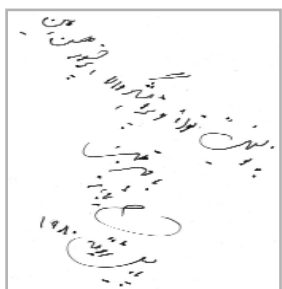
در صفحه‌ی ۹۳ حافظ شماره‌ی ۲۹، در بخش «بدرود با مشاهیر» به کوتاهی از حسن شهباز (مترجم و ادیب نامور و مدیر و ناشر فصلنامه‌ی **ره‌آورد**) که در اردیبهشت ۱۳۸۵ بدرود حیات گفت، یاد کردیم. در این شماره، فهرست تالیفات و ترجمه‌های او را ثبت می‌کنیم:

- ۱- **سیری در بزرگ‌ترین کتاب‌های جهان**، چهار جلد (تالیف)؛
- ۲- **افسانه‌های اپرا** (تالیف)؛
- ۳- **تراژدی فاوست و زندگی‌نامه و آثار یوهان ولفگانگ فن گوته** (تالیف)؛
- ۴- **کاندید و زندگی‌نامه و آثار ولتر** (تالیف)؛
- ۵- **کمدی انسانی و زندگی‌نامه و آثار اونوره دوبالزاک** (تالیف)؛
- ۶- **گیتانجالی و زندگی‌نامه و آثار رابین درانات تاگور** (تالیف)؛
- ۷- **بر باد رفته**، اثر مارگارت میچل، داستان‌سرای آمریکایی، دو جلد (ترجمه)؛
- ۸- **کجا می‌روی؟ «هوس‌های امپراتور»**، نوشته‌های هنریک سینکیویچ داستان‌سرای لهستانی (ترجمه)؛
- ۹- **ربه‌کا**، اثر دافنه دوموریه، داستان‌سرای انگلیسی (ترجمه)؛

- ۱۰- **سرگذشت**، اثر ماری کُری (ترجمه)؛
- ۱۱- **سرزمین بی‌حاصل**، منظومه‌ی فلسفی - اثر تی - اس - البوت (ترجمه و تفسیر)؛
- ۱۲- **گزیده‌ی داستان‌های کوتاه ادب آمریکا** (ترجمه)؛
- ۱۳- **برگزیده‌ی شاهکارهای ادبی جهان** (تالیف)؛
- ۱۴- **خاطره‌ی یک عشق** (تالیف)؛

- ۱۵- **غرور و مصیبت**، زندگی‌نامه‌ی حسن شهباز (تالیف)؛
- ۱۶- **با گام‌های خسته در دشت‌های دور** (مجموعه‌ی شعر).

مهم‌ترین اثر او انتشار منظم هفتاد و پنج شماره‌ی فصلنامه‌ی **ره‌آورد** بود که نام او را ماندگار کرد. حسن شهباز، خطی خوش داشت، سخنوری زبان‌آور بود، پاک‌طینت و اهل صلح و صفا (نه جنگ و دعوا) بود.



نمونه‌ی خطِ حسن شهباز
پاریس - ژوئیه ۱۹۸۰